فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سی و سوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۱۲۸

محمدتقی قزلسفلی*، دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، **ایران**

Dr.M.T. Ghezelsofla
m.t.ghezel@gmail.com

خاورمیانه و اسلام رسانه‌ای تحلیلی انتقادی در چارچوب مطالعات پسااستعماری

دریافت مقاله: ۹۶/۵/۹ پذیرش نهایی: ۹۷/۱/۹

DOI: 10.29252/geores.33.1.65

چکیده

ما اینک در جهانی توامان انباشته از رسانه‌ها، نظام نشانه‌ها و بحران‌های کلان زندگی می کنیم. بسیاری از عرصه‌های زیست جهان ما مخلوق نظام نشانه‌ها بوده و به این اعتبار می‌تواند زمینه ساز بحران و تداوم بحران‌ها شود. به نظر می رسد اگر در رابطه میان جهان اسلام به ویژه منطقه پرآشوب خاورمیانه و غرب پس از یازده سپتامبر، این نسبت را برقرار کنیم اهمیت این موضوع دو چندان می شود. در سال‌های اخیر مطالعات مابعد استعماری، افق‌های جدیدی در زمینه قدرت و بازتولید انواع بحران‌ها در نسبت با شیوه عمل رسانه‌ها پیش روی محققان گشوده است. از زمان انتشار کتاب شرق شناسی ادوارد سعید و باب شدن مطالعات پسااستعماری، اهمیت رسانه‌ها برای پژوهشگران عرصه سیاست، تفکر سیاسی و جغرافیای سیاسی اهمیتی دیگر پیدا کرده است. در مقاله حاضر و با استفاده از نظریه پسااستعماری این پرسش مطرح می شود که در جهان انباشته از رسانه‌ها چه کسانی و در چه شرایطی به جای جهان اسلام به تولید گفتمان حقیقت مشغول اند؟ فرضیه مقاله آن است که بخش مهمی از آمریت غرب در ساحت فرهنگی، از طریق نظام رسانه ای شکل گرفته است. اهمیت این پژوهش نشان دادن تداوم ایده شرق شناسی از جهان اسلام اما این بار از طریق نظام رسانه‌هاست. این به آن معناست که رسانه‌ها ماهیت و معنای ژئوپولیتیک جهان را تغییر اساسی داده اند و رسانه‌ها ماهیت و معنای ژئوپولیتیک جهان را تغییر اساسی داده اند. یافته‌های مقاله نشان می دهد در سال‌های پس از یازده سپتامبر، کارکرد «مجازی سازی و حقیقت سازی رسانه ای» چگونه جای واقعیت تمدنی چون اسلام را گرفته و گفتمان‌های وارونه رسانه ای علیه اسلام را تبلیغ می کنند. از جمله نتایج مقاله حاضر توجه دادن خوانندگان به این مسئله است که چگونه و تحت چه شرایطی، در سال‌های اخیر حتی پژوهش‌ها و پژوهشگران جوامع اسلامی خود در دام اطلاعات رسانه ای یا اسلام رسانه ای افتاده اند. مقاله حاضر از روش توصیفی- تحلیلی استفاده کرده و با بهره گیری از چارچوب نظری پسااستعماری به نگارش درآمده است.

واژگان کلیدی : اسلام سیاسی، غرب، مابعد استعمارگرایی، رسانه‌ها، ادوارد سعید

مقدمه

یازده سپتامبر ۲۰۰۱، متعاقب اصابت دو هواپیمای مسافربری به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در ایالت نیویورک امریکا، بلافاصله رسانه‌های جمعی امریکا، تصویر و اخبار حادثه را به سراسر جهان مخابره کردند، اما گزارش لحظه‌به‌لحظهٔ این حادثه همراه با موجی از تحلیل‌ها و تفسیرها دربارهٔ علل و عوامل چگونگی این رخداد از اکثر خبرگزاری‌ها و شبکه‌های تلویزیونی پخش می‌شد. بااین‌همه، کوتاه زمانی پس از وقوع این حادثه اغلب رسانه‌های بزرگ آن را «حملهٔ تروریستی» و سپس لحظاتی بعد، آن را حملاتی از طرف

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

«بنیادگرایان» با تأکیدی بر اسلام سیاسی و رادیکال معرفی کردند. با این‌همه طی روزهای بعدی، گروه تروریستی «القاعده» مسئولیت این حوادث را بر عهده گرفت.

درحالی‌که رسانه‌های جمعی امریکا به تصویرپردازی بنیادگرایان اسلامی در منطقهٔ خاورمیانه به‌عنوان تروریست‌های خطرناک مشغول بودند، جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به ترسیم فضایی از تقسیم جهان به «ما» و «آن‌ها» که علیه مایند، پرداخت. این بدان معنا بود که در جنگ ناتمامی که پس‌ازآن درگرفت ایالات متحده رهبری مبارزه برعلیه تروریسم را بر عهده می‌گرفت. در ماه‌های بعدی به‌ویژه در طول اشغال افغانستان و عراق، این تصویر به شکل واضح‌تری ارائه شد که در آن «دیگری» در محور شرارت قرار می‌گرفت و «ما» یعنی ایالات متحده و بقیه جهان در نقطه مقابل آن.به‌این‌ترتیب به نظر می‌رسید عرصهٔ سیاست جهانی دچار یک دگرگونی گفتمانی در مفاهیم خود می‌شد. چنان‌که به‌جای تقابل‌های کلاسیک غرب/ شرق، توسعه یافته/ توسعه‌نیافته، جهان اول/ جهان سوم، شمال/ جنوب، اینک سخن از منازعهٔ فرهنگی اسلام/غرب و برخورد ناگزیر تمدن‌ها به میان آمد (هانتینگتون، ۱۳۷۸:۳۳۴). در فاصلهٔ دو سال بعد –یعنی طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳– حمله امریکا به دوکشوراسلامی افغانستان و عراق در منطقه خاورمیانه، تقابل مذکور را از عرصهٔ اقتصادی و سیاسی به عرصهٔ نظامی و ایدئولوژیکی کشاند. تقابلی که با تأکید بر تفاوت‌های عمیق فرهنگ دموکراسی امریکا و ایدئولوژی بنیادگرای اسلامی، توجیه سیاسی مناسبی برای حمله نظامی به این دو کشور محسوب می‌شد.

به نظر می‌رسد آنچه در این میان بیش از هر چیز به ساختن چنین تصویر دوگانه‌ای از تقابل فرهنگی و ایدئولوژیکی اسلام/ امریکا/ غرب کمک کرد، رسانه‌ها بودند. نقش رسانه‌ها در حوادث پس از ۱۱ سپتامبر و در طی جنگ‌های افغانستان و عراق تا موقعیت کنونی ناشی از چالش خلافت اسلامی (داعش) کم از توان نظامی، موشک‌های دوربرد، هواپیماهای بمب‌افکن بی‌سرنشین و سایر مقوله‌های قدرت برهنه نبوده است. رسانه‌ها به‌عنوان تشدیدکننده و تا حدی ترسیم‌کنندهٔ فضای تقابلی «دیگری و ما» در قالب تقابل و برخورد اسلام/ غرب یا اسلام/ امریکا از اهمیت دوچندانی برخوردار هستند. چنان‌که در ادامه به‌تفصیل خواهد آمد یکی از وجوه نظریهٔ پسا استعماری[1] (پست کلنیالیسم) به قسمی که در آرای ادوارد سعید، گایاتری اسپیواک و هومی‌بابا آمده اشاراتی است قابل‌تأمل به بهره‌گیری از رسانه‌های مختلف برای حقیقت سازی و برجسته کردن بخشی از خطوط منازعه و درگیری میان اسلام و غرب است.

در این نوشتار به‌منظور اثبات فرضیه ابتدا چارچوب نظری پسااستعمارگرایی توضیح داده‌شده آنگاه با تمرکز بر نظریهٔ ادوارد سعید به‌ویژه در دو کتاب معروف «شرق‌شناسی» و «اسلام رسانه‌ها»، تلاش می‌شود ذیل پرسش چگونگی جهت‌گیری رسانه‌ها دربارهٔ اسلام، نقش رسانه‌های بزرگ (با گسترهٔ پخش جهانی) در تعریف و تعیین منافع و هویت‌سازی غرب در برابر اسلام برجسته شود.رسانه‌هایی که هرروز با بازتولید تصویرهای کلیشه‌ای از مردم خاورمیانه و مسلمانان، مردم خود را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند. تصویری که در آن جهان اسلام سرزمینی مرموز، پیچیده و خارج از زمان نشان داده می‌شود؛ منطقه‌ای که «نفت» دارد ولی مردم آن نه‌تنها به نحو وصف‌ناشدنی و غیرقابل‌تحملی مثل «ما» نیستند، بلکه «دیگرانی» هستند که برای موجودیت، امنیت و سرانجام تمدن ما خطرناک‌اند.

مطالعات پسااستعماری، یک چارچوب نظری

گفته می‌شود واژهٔ «پسااستعمارگرایی» و به همین نهج «مطالعات پسااستعماری» در بستر حرکت‌های ضد استعماری نیمهٔ دوم قرن بیستم موردتوجه قرارگرفته و رشد کرد. نیک می‌دانیم در دههٔ ۱۹۵۰و ۱۹۶۰ مناطق وسیعی از آفریقا، خاورمیانه و آسیا، شاهد جنبش‌های

[1] Post-colonialism

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

استعمارزدایی بودند. «در طول این سال‌ها ملت‌های پیش‌تر استعمار شده و کلنی، از جامائیکا گرفته تا کنیا، هند، ویتنام و بسیاری دیگر خواستار استقلال و هویت تازه‌ای شدند» (Harlow,Carter, 2000:49) در همسویی با این جریان سیاسی، نیز جریان رو به گسترش مطالعات فرهنگی با زمینه و سابقهٔ فرهنگی که بیشتر از سوی متفکران جهان‌سومی حمایت می‌شد پا رادیم انتقادی جدیدی تحت عنوان پسااستعمارگرایی بر سر زبان‌ها افتاد.

در ابتدا متفکران صاحب نامی چون فرانتس فانون[1]،امه سزر[2] وآلبرت ممی[3] این رهیافت انتقادی را شروع کردند. بخت آنان این بود که تجربهٔ زندگی در دوجهان _جهان مستعمراتی و دنیای امپراتوری استعماری_ را داشتند. نسل اول پرسش‌های مهمی را با رویکرد اقتصاد مارکسیستی و تفسیر فرهنگ‌گرایانه، از نسبت هویتی خود با غرب و علل تداوم پیوندهای استعماری مطرح کردند. هرچند بعدها رویکردهای نظری روانکاوی و شالوده‌شکنانه نیز به آن افزوده شد (ساگار، ۱۳۸۲: ۶۴۰). نسل دوم اما با بهره‌گیری مناسب از مواضع نظری جدید به‌ویژه آنچه از آبشخور مباحث متفکران پست‌مدرنی چون فوکو، دریدا و بودریار سیراب می‌شد با معرفی چهره‌های دیگری رونق گرفت؛ ادوارد سعید فلسطینی‌الاصل، گایاتری اسپیواک، هومی‌بابا و دیپش چاکراباتی همگی از هند از جمله آن‌ها هستند. این مکتب نوعی آگاهی بر مناسبات قدرت میان فرهنگ‌های غربی و جهان سوم من جمله جهان اسلام را به همراه می‌آورد به این معنا که ارزش‌ها و سنت‌های فکری غربی به دلیل هواداری از نوعی قوم‌گرایی سرکوبگر در نسبت با جوامع غیر غربی مقصرند (سلدن و ویدوسون،۱۳۷۷:۲۳۷).

شاید بتوان نقطهٔ اشتراک همهٔ نسل‌های نظریه‌پردازان پسااستعماری را، بررسی و نقد فرآورده‌های فرهنگی و نقش آن‌ها در ایجاد و حفظ سلطهٔ طبقهٔ حاکم دانست. از سوی دیگر پسااستعمارگری صورت‌های جدید ستم اقتصادی و فرهنگی را مورد نکوهش و نقد قرار می‌دهد که درواقع بعد از استعمارگری مدرن به وجود آمده چنان‌که برخی به‌درستی از آن تحت نام «استعمار جدید» یاد می‌کنند (Bhabha,1994, Said,1997, Ashcroft,1998 Gandhi,1988).

بیل اشکرافت به همراه گریفیث[4] و تیفین[5] در کتاب معروف "مفاهیم اساسی در مطالعات پسااستعماری" در تعریف پسااستعماری نوشته‌اند: پسااستعمارگرایی، به بررسی آثار استعمار بر فرهنگ و جوامع مختلف می‌پردازد. مفهوم مذکور چنان‌که ابتدا از سوی مورخین بعد از جنگ جهانی دوم در واژه‌هایی مثل حکومت پسااستعماری مورداستفاده قرارگرفته بود معنایی کاملاً تاریخی داشته و حاکی از دورهٔ پسااستقلال است. اما از نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰این واژه توسط برخی منتقدین ادبی نیز برای بحث در مورد آثار فرهنگی استعمار استفاده شد. ازاین‌رو پسا استعمارگرایی به‌صورت وسیع مورداستفاده قرار می‌گیرد تا به مطالعه و تحلیل کشورگشایی‌های اروپایی، نهادهای مختلف استعمارگران، عملکردهای گوناگون امپراتوری، روندهای مستعمره‌سازی در گفتمان استعماری و مقاومت این مستعمره‌ها و شاید از همه مهم‌تر، پاسخ‌های گوناگون به این قبیل تهاجم‌ها و مشروعیت استعماری معاصر آن‌ها در قبل و بعد از استقلال ملت‌ها و جوامع بپردازد (Ashcroft,1998: 186).

با این همه، پسااستعمارگرایی به‌خاطر پیشوند پسا و از سوی دیگر به خاطر دامنهٔ جغرافیایی، زمانی و ازنظری گیج‌کنندهٔ این اصطلاح تشویش بار می‌نماید. منتقدان فرهنگی‌ای که پسااستعماری را به پایان استعمار تعبیر می‌کنند قائل به آنند که استعمارزدایی در جهان سوم موجب گسست قاطعی از بهره‌کشی استعماری شده است. برخی دیگر اما بر آنند پیشوند پسا حاکی از زدودن یا بیرون شدن نیست لذا پسااستعمارگرایی را به معنی تداوم استعمار می‌دانند. به این معنا پایان دوران استعماری و البته ورود به دوران دیگر را شاهد بوده‌اند،

1 frantz fanon
2 Aime Cesaire
3 Albert Memmi
4 Gareth Griffiths
5 Helen Tiffen

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/georesearch.33.1.65]

دورانی که می‌توان آن را امپریالیسم جدید انگاشت که آن فرهنگ‌ها را در راستای منافع اقتصادی سرمایه‌داری متأخر خود ساماندهی می کند (ساگار، ۱۳۸۲: ۶۳۷).

چنان‌که گفته شد، پسااستعمارگرایی دارای تنوع دید و نگره‌های مختلفی است که به‌مثابه پدیده‌ای فرهنگی و هم رشته‌ای دانشگاهی، به طرح پرسش‌هایی مهم دربارهٔ این‌که چگونه دانش شکل‌گرفته می‌پردازد و همچنین نسبت دانش غربی باقدرت و هژمونی آن را موردبررسی قرار می‌دهد. از این منظر مطالعات پسااستعماری بر نظریه‌های شالوده شکنی امثال ژاک دریدا و تبارشناسی میشل فوکو استوار است (Spivak,1990: 68). باوجودآن که فوکو اولین فیلسوف معاصر نیست که به کارنامه حقیقت، دانش و قدرت در گذرگاه تاریخ غرب پرداخت و این مسئله به‌نوعی از سوی نیچه و هوسرل هم مطرح‌شده است (ضیمران، ۱۳۷۸: ۲). اما طرح بدیع و نقادانه قدرت به‌مثابه نمایش و قدرت به‌مثابه مراقبت زمینه‌ای شد تا این رویکرد انتقادی مورداستفاده تحلیل‌های پسااستعمارگرایی قرار گیرد (فوکو، ۱۳۸۹:۶۱). در حقیقت، تحلیل‌های فوکو از دانایی و قدرت پیامدهای گسترده‌ای داشت که یکی از آن‌ها در تبیین گفتمانی رابطه غرب با جهان اسلام است (ضیمران، ۱۳۷۸: ۱۸۹). این ویژگی بیش از هر جا و هرکسی در کارهای ادوارد سعید قابل‌ردیابی است. سعید با انتشار کتاب تأثیرگذار و درعین‌حال بحث‌برانگیز «شرق‌شناسی»[1] (۱۹۷۸) تحلیلی عالمانه، نه از خود شرق، بلکه از این‌که چگونه جامعهٔ علمی غرب (به‌ویژه فرانسه و بریتانیا) شرق را در مقام «دیگری» ابداع کرده‌اند، به دست داد.

از دید سعید، شرق‌شناسی نوعی گفتمان به معنای فوکویی کلمه است: «رشته‌ای بسیار منظم و روشمند که فرهنگ اروپایی به مدد آن توانست شرق را در دورهٔ مابعد روشنگری کنترل و حتی ابداع و تولید کند» (Said,1997:261). او در شرق‌شناسی در پی تفسیری فرهنگی از استعمار است. او آشکار می کند پیش از آن‌که دوران سلطهٔ رسمی اروپاییان آغاز شود، ایدهٔ «اروپا» یا این تصور که فضای اجتماعی و جغرافیایی وجود دارد که در تقابل با «شرق»، «غرب» خوانده می‌شود، به وجود می‌آید. علاوه بر این اروپا و غرب باید برتر و نشانگر راه پیشرفت اجتماعی تلقی شوند. درحالی‌که شرق «باید فرودست، به لحاظ اجتماعی عقب‌مانده و عاجز از پیشرفت و ترقی تصور شود. غالباً فرودستی شرق در قالب نژادی و جنسیتی درک شده بود. انسان شرقی فردی به لحاظ نژادی ابتدایی و در پیوند با خصایص کلیشه‌ای زنانه، مانند انفعال، تزلزل، کودک و ترگی و زینتی بودن تصور می‌شد. سعید این شبکه از گفتمان‌ها، بازنمایی‌ها، دانش‌ها و باورهای قومی را که این تقسیم‌بندی نمادین جهان را به وجود آورده، شرق‌شناسی می‌نامد» (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۴۷).

بر این اساس عقاید جزمی در مطالعات شرق‌شناسی دربارهٔ شرق به وجود آمده است، یکی تفاوت مطلق و نظام‌مند آن با غرب که یکی انسان و برتر و دیگری نابهنجار و فرودست است. این‌که شرق امری ازلی، یک‌شکل و عاجز از تعریف «خود» است. یا این‌که شرق اساساً در بطن خود پدیده‌ای ترسناک است و باید کنترل شود (از طریق قرارداد صلح،تحقیق و توسعه و هر زمان که ممکن باشد اشغال فوری). با این پنداشت آشکار بود که مطالعات پسااستعماری به رویکردی رادیکال تبدیل می‌شود. آندرو میلنر و جف براویت در اشاراتی به نظریه‌پردازان پسااستعمار نشان داده‌اند که محوری‌ترین استدلال نظریه مذکور این است که «فرهنگ پسااستعماری متضمن و مستلزم شورش پیرامون علیه مادر شهر و حاشیه علیه مرکز است که در جریان این شورش خود این تجربهٔ حرکتی به مقوله‌ای متکثر، ضد قاعده و مرکز زدوده مبدل می‌شود» (میلنر، براویت، ۱۳۸۵: ۲۰۴). مطالعات ادوارد سعید در شرق‌شناسی بر عناصر شکل‌گیری تقابل‌های دوتایی غرب/شرق و کتاب «اسلام رسانه‌ها»[2] از طریق تمرکز بر ماهیت خیال‌پردازانه در تعابیر غربی‌ها از شرق در مطبوعات و تلویزیون تا سینما نشان می‌دهد که اهمیت مطالعات پسااستعماری در نسبت سنجی هژمونی فرهنگی در جهان معاصر

[1] Orientalism
[2] Covering Islam: how the media and the experts determine how we see the rest

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]
[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

به‌ویژه در عصر در هم‌پیوستگی‌های اقتصادی و فرهنگی تا چه اندازه اهمیت دارد. (سعید، ۱۳۸۳: ۴۰ ، سعید،۱۳۸۱: ۸۵) در بخش بعدی این مهم را با تمرکز بر نگرش سعید نسبت به رسانه و پیوندهای آن باقدرت غربی مورد واکاوی دقیق‌تر قرار می‌دهیم.

تداوم شرق‌شناسی: رسانه‌ای شدن اسلام

از جمله ویژگی‌های مهم سرمایه‌داری متأخر، فرهنگ توده‌ای است. فرهنگ مذکور با رسانه‌های همگانی سروکار دارد. در عصر بازتولید مکانیکی فرآورده‌های فرهنگی، رسانه‌ها خود نقشی تعیین‌کننده در فرهنگ و کردارهای فرهنگی ایفا می‌کنند و از حد رسانه در قالب انتقال‌دهندهٔ پیام‌های فرهنگی فراتر می‌روند. «تقریباً همهٔ نظریه‌های عمدهٔ فرهنگ توده‌ای بر نقش رسانه‌ها در تولید و تکثر الگوهای فرهنگی تأکید می‌گذارند» (سمتی، ۱۳۸۵: ۷) به قول فرانک وبستر، حضور در جامعهٔ اطلاعاتی و برخورد با انواع ابزارها و وسایل رسانه‌ای مثل تنوع تلویزیون‌ها و گسترش شیوه‌ها و ابزارهای پخش، رادیو، سینما، رایانه‌ها با امکانات جدیدی مثل اینترنت و جدیدترین خدمات ارتباطی، تلفن همراه تا آگهی‌های دیواری، تابلوهای تبلیغاتی و آنچه در ویترین به نمایش درآمده حاکی از این واقعیت است که ما در جامعهٔ انباشته از رسانه زندگی می‌کنیم (وبستر، ۱۳۸۲: ۳۸). پس‌ازآن جا که رسانه‌ها با تجارت و سیاست و ساختار قدرت پیوند نزدیک دارند، رابطهٔ فرهنگ و فرآورده‌های فرهنگی با تجارت و سیاست نیز موردتوجه قرار می‌گیرد (مک لوهان،۱۳۷۷:۲۷۵).

از دیدگاه انتقادی پست‌مدرن و پسااستعمار گرایی،رسانه‌ها صورت بخش و شکل‌دهندهٔ همه اشکال روابط و کردارهای اجتماعی‌اند. برداشت ما از خود، جهان و جامعه و واقعیت به‌طورکلی محصول چارچوب‌های رسانه‌ای – فرهنگی است. آدرنو و هورکهایمر در اظهارنظری انتقادی بر صنعت فرهنگ ناشی از رسانه‌ها می‌نویسند: «در عصر وفور رسانه‌ها، تمایز زندگی واقعی از فیلم‌ها تشخیص‌ناپذیر می‌شود... این فیلم‌ها مجالی برای تخیل و آنگاه داوری مخاطبان نمی‌گذاردند» (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۱۰۶). مدرنیست‌ها براین عقیده بودند که گفتمان‌ها، فرهنگ، زبان و رسانه‌ها بازتاب و آیینهٔ واقعیات بیرونی هستند درحالی‌که از دیدگاه پست‌مدرن، زبان و گفتمان و فرهنگی که در عصر جدید در رسانه‌ها بازتاب می‌یابد، تعریف‌کننده و سازندهٔ واقعیات و شیوهٔ زندگی‌اند. به تعبیر بودریار، فرهنگ پست‌مدرن فرهنگ وانمایی یا شبیه‌سازی[1] است که دیگر نمی‌توان میان اصل و رونوشت آثار هنری و فرهنگی تمیز داد. «در عصر پست‌مدرن میان واقعیت و وانمایی تفاوتی باقی نمی‌ماند. جهان واقع همان جهان شبیه‌سازی‌ها و وانمایی است. به‌عبارت‌دیگر انسان‌ها در عصر مدرن با تصاویر یکدیگر سروکار دارند نه با خودشان. تصویر، محصول جمعی است و هیچ انعکاسی از خود ندارد» (سمتی، ۱۳۸۵: ۱۳).

نقد بر کارکرد منفی رسانه‌ها در سویه‌ای دیگر نیز ادامه یافته است. برای مثال، جان کین در کتاب رسانه‌ها و دموکراسی نشان می‌دهد که چگونه در بسیاری از کشورهای غربی، کمپانی‌های بزرگ تجاری- اقتصادی که به یمن تلاش‌های لیبرال‌های طرفدار بازار آزاد در قرن ۱۹و۲۰ ، با قبضهٔ رسانه‌های گروهی «جریان اطلاعات» را به انحصار خود درآورده‌اند، عرصه را برای آرمان‌هایی چون دموکراسی تنگ کرده‌اند. کین، خوانندگان امروزی خود را وامی‌دارد تا جهان پیرامونشان را عمیق‌تر بکاوند و دریابند که چگونه امروز به مصرف‌کنندگانی منفعل بدل گشته‌اند که تنها هر آنچه را رسانه‌ها به خوردشان می‌دهند، باور دارند و چگونه در شتاب زندگی روزمره و برای فرار از تنش‌های دنیایی پررقابتی که ساخته‌وپرداخته بازار است، گاه حتی والاترین آرمان‌های خود را نیز به سخره می‌گیرند. چنان تصور می‌شود که «همه از طرح اصلی‌ترین پرسش‌ها در مورد رابطهٔ بین آرمان‌ها و نهادهای دموکراتیک و رسانه‌های

[1] simulacrum

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/georesearch.33.1.65]

جدید غافل مانده‌اند. سیستم‌های ارتباطی در دموکراسی‌های غربی، در کار شکل بخشیدن به افکار و بازنمایی عقاید مردم، تا حدی جایگزین کلیساها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری شده‌اند» (کین، ۱۳۸۳: ۱۰).

همچنین رسانه‌ها می‌توانند توسط ایدئولوژی‌های مسلط نیز محدود شوند. به‌طور مثال، آن ایدئولوژی‌ای که قبل از جنگ سرد و در دوران آن به‌شدت جنبهٔ ضد کمونیستی داشت و غالباً جهت انتقاد رسانه‌های غربی و آمریکایی به حملات علیه دولت‌های کوچکی که بر آنان برچسب کمونیستی زده می‌شد، دست می‌زد، اکنون می‌تواند اسلام را به بهانهٔ گسترش دامنهٔ بنیادگرایی امثال القاعده و تاریک‌اندیشی داعش به‌عنوان برابر نهاد سامان تمدنی غرب معرفی کند.

از دیدگاه انتقادی رسانه‌ها، نه‌تنها نقش انواع رسانه‌های دیداری و شنیداری و مجازی در ایجاد معضل اساسی در تحقق دموکراسی قابل‌بررسی است؛ همچنین رسانه‌ها چنان‌که مفروضهٔ نوشتار حاضر است، به سبب قدرت و نفوذ خود در انسان‌ها، قابلیت واژگون جلوه دادن واقعیت، سهل و ساده‌سازی مسائل به طرز خطرناکی رادارند. آن‌ها با تأثیرگذاری بر روند رخدادهای گوناگون، به دیوهای قدر قدرت، و به‌زعم بودریار به دیوهای اهریمنی تصاویری می‌مانند که همیشه حاضرند و علت و معلول روح زمانهٔ پست‌مدرن می‌باشند (بودریار، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

چنان‌که رویدادها و مسائل رسانه‌ای بعد یازده سپتامبر نشان می‌دهد، جهان پست‌مدرن حامل تصاویر رسانه‌ای از شرق و به‌خصوص جهان اسلام است که به بازنمایی «تصویر» اسلام در غرب چنان «واقعیت» اسلام می‌پردازد.به قول برایان ترنر «اگر در شرق‌شناسی کلاسیک، شرق در مقابل غرب قرار می‌گیرد، اینک و در دنیای پس از فروپاشی کمونیسم و به‌طور خاص حوادث پس از ۱۱سپتامبر، در شرق‌شناسی نو، اسلام در مقابل غرب قرار می‌گیرد» (ترنر، ۱۳۸۶: ۲۸). برای مثال اکبر احمد با بهره‌گیری از نظریهٔ مابعد استعمار سعید دربارهٔ تأثیر رسانه‌ها در جهان اسلام می‌نویسد: «نه کشف باروت در قرون‌وسطی که چهره‌هایی مانند بابر از آن در وادی پانیپات[۱] با مهارت تمام بهره جست و خاندان مغول را در هند پایه‌گذاری کرد و نه قطار و نه تلفن که به مستعمره شدن این اراضی در سدهٔ اخیر کمک کرد و نه حتی پیدایش هواپیما که مسلمانان در اوایل قرن جاری از آن در خطوط هوایی خود استفاده نمودند، هیچ‌یک موقعیت مسلمانان را تهدید نکرد. رسانه‌های غربی همواره و در همه‌جا حاضرند. هرگز آرام و قرار ندارند و آرام و قرار را از دیگران می‌ستانند» (احمد، ۱۳۸۰: ۴۵۰).

با عنایت به استیلای فرهنگ فراگیر غرب و فناوری ارتباطی- رسانه‌ای در جهان شاید بتوان گفت که رویارویی کنونی تابه‌حال شدیدترین حمله‌بر تمدن اسلامی بوده است. تلویزیون، اینترنت و ماهواره برای برقراری ارتباط به گذرنامه یا روادید نیاز ندارد و می‌توانند به خلوت عزلت‌نشین افراد تعدی کنند و کهن‌ترین اصالت‌های ایشان را به چالش فراخواند. مهم آن‌که منشأ و شکل و شمایل رسانه‌های تلویزیونی جزیی از تمدن غرب به شمار می‌آید.

چنان‌که سعید با تمرکز بر حادثهٔ اشغال سفارت آمریکا در نوامبر ۱۹۷۹در تهران که به بحران گروگان‌گیری معروف شد، نارسایی‌ها و تحریفات رسانه‌های گروهی دربارهٔ اسلام را آشکار می‌کند. مثلاً رسانه‌ها با دستاویز قرار دادن برخی حوادث، این پندار غیرقابل‌تردید را به وجود آورده‌اند که اسلام را می‌توان، بدون هیچ‌گونه حد و حدودی از طریق یکسری کلیشه‌های کلی مشخص و متمایز نمود. در رسانه‌های خبری غرب، آشکارا مشاهده می‌شود که اسلامی که آن‌ها به مردم خود معرفی می‌کنند، غامض، یک‌سویه و حیرت‌آور است. از این منظر، همواره این فرض وجود دارد که «اسلام»ی که راجع به آن سخن گفته می‌شود، موجودی عینی و ثابت در جهان

[۱]- شهری باستانی در ایالت هاویانای هند و محلی که بابر مغول، سلطان ابراهیم لودی، پادشاه هند را به شکست واداشت.

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

خارج است که تصادفاً همان‌جایی است که منابع تأمین نفت غرب را تأمین می‌کند. به تعبیر سعید، اسلام در تقابل جدی با غرب قرار می‌گیرد و «تقریباً پوششی است برای همهٔ آن چه که انسان از دیدگاه عقلانیت متمدن غربی با آن مخالف است» (سعید، ۱۳۸۳: ۵۰).

در ادامهٔ همین رویکرد سعید که به‌درستی خود را روشنفکری نه قوم‌گرا بلکه گیتی باور می‌داند (سعید، ۱۳۷۷: ۱۶۹). در عمده آثار درخشان خود نشان می‌دهد که چگونه در طیف وسیعی از آثار رمان نویسان، خبرنگاران، سیاستمداران و کارشناسان ، به‌گونه‌ای با اسلام برخورد می‌شود که بین احساسات تند دینی در قالب بنیادگرایی با سایر مسائل اصیل فرهنگی و جنبه‌های متنوع اسلام تمیز و تفاوتی نباشد. چنین تحلیلی از اسلام، موضوع را به خشن‌ترین صورت تقابل «ما در مقابل آن‌ها» مطرح می‌کند. تقابلی که به شیوهٔ پاولفی[۱]، طیف وسیعی از رویدادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی متضاد با غرب را به اسلام قابل تحویل می‌داند.

به‌زعم ادوارد سعید، عدم آگاهی درست و مناسب در شناخت اسلام، همان‌طور که در مطالعات شرق‌شناسی وجود داشت، باعث می‌شود در عرصهٔ تقابل‌های بین‌المللی، دیدگاه غرب و به‌خصوص امریکا از شرق و اسلام ناقص و یک‌جانبه باشد. این در حالی است که کارشناسان دانشگاهی رشتهٔ اسلام‌شناسی در غرب از مطالعهٔ مکاتب فقهی در قرن دوم بغداد فراتر نمی‌روند، اسلام در بین تحصیل‌کردگان و روشنفکران غربی نیز «در انحصار موضوعات خبری باارزشی چون نفت، عراق، افغانستان، ایران و یا تروریسم» (سعید، ۱۳۸۲: ۶۱) در انواع و اشکال مختلف آن قرار دارد. سعید به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌ها و پژوهشگران غربی وقایعی را که در ارتباط با اسلام و کشورهای اسلامی رخ می‌دهد در چارچوبی پیش‌داورانه و سیاسی گزارش می‌کنند. بی‌تفاوتی مغرب زمین نسبت به تمدن اسلامی (ادبیات، قانون، سیاست، تاریخ، هنر، جامعه‌شناسی) سبب می‌شود که اسلام و جوامع اسلامی درک نشود. در چنین فضایی که گفته می‌شود نویسندگان و کارشناسان در مسائل جهان اسلام حتی در مورد زبان کشورهای اسلامی تخصص و تبحر چندانی ندارند، برای کسب اطلاعات موردنظر خویش به‌ناچار باید به مطبوعات و یا سایر نویسندگان غربی تکیه می‌کردند. این اتکای محکم بر تصویر رسمی یا قراردادی از امور در مورد اسلام، تله‌ای بود که وسایل ارتباط‌جمعی در عملکرد کلی خویش در رابطه با موضوعات کشورهای خاورمیانه از جمله انقلاب ایران، حادثه گروگان‌گیری و یازده سپتامبر به دام آن افتاده بود.

اما اینکه چگونه اسلام، به‌طورجدی در تقابل با مسائل استراتژیکی و ژئوپلیتیکی و سپس فرهنگی امریکا قرار گرفت با این نکته روشن می‌شود که تا پیش از افزایش ناگهانی قیمت نفت توسط اوپک در اوایل سال ۱۹۷۴، «اسلام» به‌ندرت در فرهنگ و یا وسایل ارتباط‌جمعی امریکا ظاهر می‌شد. در همین حال در گزارش‌های خبری، فیلم‌های سینمایی و تحلیل‌های کارشناسان کمتر به این موضوع پرداخته می‌شد. با تحت تأثیر قرار گرفتن زندگی آمریکاییان در روند افزایش قیمت جهانی نفت، به‌نظر می‌رسید که سیاست‌های خاورمیانه و بیش از آن کشورهای صادرکننده نفت که ازقضا مسلمان نیز بودند، بر زندگی روزمره آن‌ها تأثیرگذار بوده است. ازاین پس خاورمیانه به معنای رسانه‌ای سرزمینی تصویر می‌شود که نفت دارد ولی مردمان آن به نحو وصف‌ناشدنی از «ما» (امریکا) متفاوت‌اند و برای «جهان مدرن» خطرساز هستند.[۲] در این گزارش‌ها مکرر سرکوب، نبود آزادی‌های فردی و رژیم‌های اقلیت دیکتاتور بسیاری از کشورهای اسلامی را در ارتباط با اسلام و جوهرهٔ ناگزیر آن توضیح می‌دهند. در این گزارش‌ها، اسلام با برچسبی ایدئولوژیک و نه به‌مثابه یک دین که نامش اسلام است معرفی می‌شود. اسلام نه به‌عنوان یک موضوع بلکه به‌عنوان شیء یا مکانی معرفی می‌شود

---

[۱]- ایوان پتروویچ پاولف، فیزیولوژیست مشهور روسی که بیشتر به خاطر شناخت بازتاب شرطی معروف است.

[۲]- در ایام تبلیغات نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا، می‌توان در دیدگاه‌های برخی از نامزدها و حمایتی که رسانه‌های مورد حمایت ایشان دارند، این تمایز میان غرب و اسلام سیاسی را مشاهده کرد. مهم‌ترین نمونه از حزب جمهوری‌خواه دیدگاه‌های افراطی دونالد ترامپ است که به شکل پوپولیستی- رسانه‌ای مطرح می‌شود.

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/georesearch.33.1.65]

که نفت مصرفی مغرب زمین را تأمین می‌کند. در این حال هماورد طلبی جهالتی چون خلافت اسلامی این دستاویز رسانه‌ای و تصویرسازی مورد دلخواه از جهان اسلام را بیش‌ازپیش تقویت کرده است.

نقد سعید به‌درستی نشان می‌دهد که چگونه از دل مطالعات جهت‌گیری‌شدهٔ شرق‌شناسی و پوشش رسانه‌ای اسلام، همهٔ دانش‌های تاریخی به امری ابزاری تقلیل یافته‌اند. از دیگر سو به اعتقاد وی، مطرح کردن و تصویر کردن اسلام به این صورت، نتیجه‌ای جز تقسیم دنیا به دو قسمت موافق و مخالف امریکا در پی ندارد. در ادامه سعید تصریح می‌کند، گزارش نادرست جریانات سیاسی، تحلیل الگوها و ارزش‌های نژاد محورانه مبتنی بر نئوراسیسم[1] باعث فقدان چشم‌انداز راستین در مورد اسلام می‌شود. سرچشمهٔ همهٔ این خطوط و نشانه‌ها را می‌توان، نه در «واقعیت» اسلام بلکه در جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی در غرب و وسایل ارتباط‌جمعی آن جستجو کرد. در تلاش‌های رسانه‌های جمعی برای تصویرسازی از جهان اسلام، تبعات نسبتاً مهمی به وجود می‌آید که قابل‌تأمل‌اند. «یکی آنکه تصویری خاصی از اسلام به دست داده می‌شود، و دیگر اینکه معنا و پیام اسلام درمجموع دچار محدودیت و کلیشه‌سازی شده است و دوم اینکه، وضعیت سیاسی تقابل آمیز به وجود آمده است که «ما» (غرب) را در مقابل اسلام قرار داده است (سعید، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

در اینجاست که سعید با زبانی کنایه‌آمیز جهت‌گیری‌های مغرضانهٔ رسانه‌های غربی را در چارچوب دانش/ قدرت فوکو، موردانتقاد قرار داده می‌نویسد: «هیچ‌کس در تماس مستقیم با حقیقت یا واقعیت زندگی نمی‌کند» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۰۴). هرکدام از ما در جهانی زندگی می‌کنیم که درواقع توسط انسان‌ها درست‌شده است. جهانی که در آن چیزهایی مانند ملت، مسیحیت یا اسلام، حاصل قراردادهای موردتوافق عموم، جریانات تاریخی و یا بالاتر از همه – تلاش ارادی انسان برای هویت بخشیدن به آن چیزهاست. این بدان معناست که اسلامِ رسانه‌ها، اسلام اندیشمندان و صاحب‌نظران غربی و اسلام گزارشگران غربی جملگی اعمالی ارادی و تفاسیری هستند که در تاریخ و تحت تأثیر ذهنیت موردتوافق ، شکل می‌گیرند و فقط در همان بستر تاریخی قابل‌فهم هستند هرچند که با واقعیت جهان اسلام قابل‌مقایسه نیستند. موضوع قابل سرزنش،برجسته‌سازی اسلام رسانه‌ای در همسو نشان دادن با حرکات تروریستی به‌ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، هم در خاورمیانه و هم در اروپا است.

رسانه‌ای شدن «یازده سپتامبر» و مسئلهٔ اسلام

یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ با حواشی پس‌ازآن، که تا خاورمیانهٔ بعد از ناکامی‌های بهار عربی تداوم‌یافته است، از منظر معادلات جهانی نقطه عطفی در تاریخ جهان به شمار می‌آید. چنان‌که بسیاری مسائل مبتلابه زندگی بشر با آن رخداد خود را تعریف می‌کند. اهمیت این امر در آمریکا بیش از همه‌جا مشهود بوده است.متعاقب حملات یازده سپتامبر تغییر اساسی در سیاست خارجی ایالات‌متحده اتفاق می‌افتد به‌نحوی‌که این کشور خود را به‌عنوان پیشتاز مبارزه با تروریسم وارد عرصهٔ یکه‌تازی جهانی می‌کند (قزلسفلی، ۱۳۹۴). تا پیش از این هرچند در صحنه جهانی مانعی در برابر امریکا وجود نداشت، چندین مانع داخلی – پول، کنگره، افکار عمومی- دنباله‌گیری یک سیاست خارجی یک‌جانبه و ستیزه‌جویانه را برای واشنگتن دشوار می‌ساخت. خواست عموم با توجه به عدم مقبولیت مداخلات نظامی و کمک‌های خارجی این بود که امریکا به دلیل مشقاتی که در جنگ سرد متحمل شده بود، از صحنه جهانی عقب بکشد. اما بعد از این حملات، موانع داخلی سیاست خارجی امریکا مرتفع شد و بوش کشوری متحد و جهانی را که تا حد زیادی با آن احساس همدردی می‌کرد، در اختیار گرفت. درحالی‌که جنگ افغانستان بر اقتدار امریکا می‌افزود، به تندروترین عناصر درون حکومت جرئت داد تا این موفقیت را دست‌مایه آغاز شتاب‌زدهٔ جنگ عراق قرار دهند و یک‌جانبه وارد آن شوند. «امریکا نیازی به بقیه جهان

1 Neo- racism

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

و سازوکارهای سنتی کسب مشروعیت و همکاری در آن نمی‌دید. استدلال موجود این بود که این کشور به‌عنوان یک امپراطوری جدید جهانی خود توانایی خلق واقعیتی جدید را دارد. فرمول سیاست خارجی بوش ساده است: تک‌قطبی گری + یازده سپتامبر+افغانستان = یک‌جانبه گرایی + عراق» (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۳۱).

سلطه نظامی و سیاسی امریکا این کشور را قادر ساخت که جهان را برحسب انشعاب بین دوست و دشمن ملاحظه کند. از یازدهم سپتامبر به بعد واژه دشمن همواره به‌طور فزون‌یابنده‌ای تعریف شد. چنان‌که این تمایز ما/ آن‌ها در سرمشق‌های راهبردی و نظری ساموئل هانتینگتون (دکترین برخورد تمدن‌ها) و فرانسیس فوکویاما (تز پایان تاریخ) درباره اسلام بازتاب یافته است (فوکویاما، ۷:۱۳۹۳ ، فوکویاما، ۱۲:۱۳۸۲). یا در شق دیگری از فرمول‌بندی کلیشه‌ای جورج بوش رئیس‌جمهور وقت امریکا یعنی نظریه محور شرارت برجسته می‌شود. زبان به‌کاربرده شده توسط دستگاه حاکمه بوش و رسانه‌های آمریکایی که در توازی با فلسفه سیاسی کارل اشمیت است، نشان می‌دهد که مفهوم سیاسی بر اساس تقابل قطعی بین دشمن و رقیب تعریف می‌شود، و بدون چنین تقابلی، ارزش‌ها (زندگی اخلاقی) نمی‌توانستند حمایت شوند. «در نظریهٔ سیاست اشمیت، دشمن، استعاره یا امر تجریدی نیست بلکه باید یک تهدید واقعی و قطعی برای دولت باشد» (ترنر، ۱۳۸۶: ۲۷).

پوشش وسیع و منسجم خبری رسانه‌ها از حادثه ۱۱ سپتامبر در مرکز تجارت جهانی بر این دیدگاه نظری استوار بود که برای شکل‌گیری و ثبات هویت جمعی، وجود دشمن مشخص و قابل رویت ضروری است. برای مقابله با خشونتی که یک گروه اجتماعی بر دیگری تحمیل می‌کند، «ملت» مجموعه‌ای از افرادی است که یکپارچه و متحد می‌شوند تا اعمال شیطانی آن گروه‌ها را محکوم کنند و باوجوداین، بر اساس دیدگاهی روان‌شناختی، شیء یا چیزی خارجی در کانون هویت ما (امریکا) قرار دارد. درک چنین ساختاری ممکن است «دیگربودگی» خارجی‌ها را قابل‌تحمل سازد.

حمله به ساختمان تجارت جهانی در نیویورک، موردی است که در آن دشمن بی‌درنگ، توسط رسانه‌ها و تحلیل‌های گزارشگران آمریکایی با برچسب تروریسم خارجی به‌وضوح اعلام و تعریف شد. معرفی اسلام و خاورمیانه به‌عنوان عاملان اصلی خشونت، منجر به روشن شدن ساختار ما /آن‌ها شد. در واژگان به‌کاربرده شده توسط رسانه‌های آمریکایی «ابتدا اصطلاحاتی چون «بنیادگرایی» و «تروریسم» به‌عنوان دشنام‌هایی برای اسلام ابداع شد... و سپس با «اسلام ستیزه‌جو»، «اسلام رادیکال» و «متعصبان اسلامی» ادامه یافت» (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

رفتار غیرمنصفانه رسانه‌ها با مسلمانان و مردم خاورمیانه که در سال‌های اخیر چه از جانب ارباب رسانه‌ها و چه برخی سیاستمداران غربی (که رویکردهای ایران و اسلام هراسی دونالد ترامپ نمونه جدید آن است) همراهی می‌شود، مملو از دیدگاه‌های از دور خارج‌شدهٔ کلیشه‌ای، ارجاعات مغشوش و نادرست و منابع ناموثق است. درحالی‌که بخش عمده‌ای از رسانه‌های امریکا، عرب‌ها را همچون کسانی به تصویر می‌کشد که «جنون جنسی» دارند و در ذات خود تروریست‌اند، مطبوعات غرب نیز به لحاظ تاریخی اسلام را تهدیدی برای غرب مسیحی فرض می‌کنند (سعید، ۱۳۸۲: ۵۹). پس حوادثی چون ۱۱ سپتامبر «روزنامه‌نگاران در چنین مواقعی همان کاری را انجام می‌دهند که هرروز می‌کنند، یعنی جهان را در چارچوب معصومیت ما در برابر گناهکاری آن‌ها قرار می‌دهند» (سمتی، ۱۳۸۵: ۷۵).

پس این کاملاً قابل‌فهم است که در تصویر سیاسی غرب از سیاست‌های عوامانه برای توده‌ها گرفته تا سخنان گروه متفکران و مشاوران محافظه‌کار، زمانی کمونیسم ریشهٔ همهٔ شرارت‌ها تلقی می‌شد و درنتیجه جایگاه یک «دیگری» واقعاً جهانی را اشغال می‌کرد. با فروپاشی این «قدرت شر ایدئولوژیک»، غرب دشمن خود را که ابعادی بزرگ و اسطوره‌ای داشت، از دست داد. نیازی نیست که برای فرهنگ عوامانهٔ جهانی دنبال مدرک و شاهد بگردیم، نقش «آدم‌های بد» را در سال‌های اخیر در هالیوود (سینمای جهانی،

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/georesearch.33.1.65]

رسانه‌ها، تلویزیون و...) عمدتاً تروریست‌های خاورمیانه بر عهده‌دارند. پس اینکه اسلام جایگزین قدرت «شر» شده کاملاً قابل‌درک است. «مهم نبود که اسلام برای کسانی که به آن اعتقاددارند، خواه داخل و خواه خارج از غرب، چه معنایی دارد بلکه تصویر مسلمان تروریست، اصولگرا، خشک‌مغز و متعصب به‌اندازه کافی معتبر بود که جای خالی دشمن را پر کند امری که به نظر می‌رسد مدت‌ها ایالات‌متحده آن را ازدست‌داده بود» (سمتی، ۱۳۸۵: ۸۷).

رسانه‌ای شدن حوادث ۱۱سپتامبر به‌مثابه پدیده‌ای آمریکایی، در چارچوب نظریهٔ مابعد استعماری سعید دو تأثیر عمده در شکل‌دهی نوشتار حاضر و تقویت مفروضهٔ مقاله داشته است. یکی تقویت موضعی که درک ژئوپلیتیکال امریکا بر آن مبنا از طریق سینما و تصویر تلویزیونی و سایر رسانه‌های اینترنتی ساخته می‌شود و شکل می‌گیرد. بدین شکل که از یک‌سو، در فرهنگ‌عامه و پس از جنگ سرد، با قرار گرفتن آلترناتیو جهان اسلام یا اسلام سیاسی داستان‌های زیادی دربارهٔ خاورمیانه ساخته شدند و از سوی دیگر (مقوله دوم) برداشت و درک آمریکایی‌ها از منازعات اخیر تا حد زیادی از طریق این رسانه‌ای‌سازی صورت گرفته است (مثل جنگ خلیج‌فارس، تروریسم در اروپا و بحران ناشی از پدیده داعش). تلویزیونی کردن روابط بین‌الملل که تأثیر «سی.ان. انی» نامیده می‌شود، عنصر دیگری از این پدیدهٔ آمریکایی است.

نگاهی مختصر به تصویر خاورمیانه و جهان اسلام از ۱۱ سپتامبر تا گسترش داعش در بخشی از رسانه‌های غربی در دهه‌های پس از جنگ سرد، چارچوب تفسیری و تعریفی را مشخص می‌کند که رسانه‌های خبری از جهان ژئوپلیتیک و حمایت از لفاظی‌ها و شعارهای سیاست خارجی امریکا ارائه می‌دهد. اینجا، آن نقطه‌ای است که تصویر «مسلمانان» در گفتمان فرهنگی و سیاسی غرب نهادینه شد. امروزه طالبانِ غارنشین و همسو با آن بربریت داعش، تجسم تصویر فرد مسلمان و درعین‌حال همچون افرادی عقب‌مانده و متعلق به دوران بدوی پیش از مدرن معرفی می‌شوند. «اگر چیزی تمدن غربی را تهدید کند، همانا شبح اسلام‌گرایی رادیکال است. ماهیت شبح‌گونهٔ این پدیده، همچنان که بابی سعید بحث می‌کند، از این مسئله ناشی می‌شود که در نگاه غرب، حضور مسلمانان را در چارچوب نوعی شبح گونگی ارائه دهد که مسلمانان و شبح را به‌سادگی یکی فرض می‌کند» (سمتی، ۱۳۸۵: ۲۲۱). بنابراین تا اطلاع ثانوی تصویر مسلمانان عارضه نظم نوین جهانی است. ازاین‌رو می‌توان این‌گونه هم وانمود کرد که جامعه بین‌المللی هم وجود ندارد. به زبان ارنستو لاکلائو رسانه‌ها این‌گونه وانمود کرده و خبرسازی و تصویرسازی می‌کنند که جامعهٔ معاصر نقصان ذاتی دارد و فرد مسلمان عارضهٔ آن است. تضاد ذاتی اجتماعی و درونی جامعه است که توسط رسانه‌های جمعی به تصویر مسلمان نسبت داده می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، غرب در خاورمیانه با شیاطینی که خود از طریق نهادها و ارزش‌هایی که در رسانه‌ها مغرضانه و به شکلی یک‌سویه به خوانندگان و بینندگان خود تحمیل می‌کنند، خلق شان کرده است، می‌جنگد و بر همین اساس نیز به تنظیم سیاست خارجی خود در عرصهٔ بین‌المللی مبادرت می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

اگر بشود گفت که تصور مردم از جهان اطرافشان آمیزه‌ای از بیم و امید است، این تصور می‌تواند به ما بگوید که چگونه می‌توان با آموزه‌های مغشوش و نادرست، واقعیت ژئوپلیتیک را از طریق نظام پیچیدهٔ رسانه‌ها شکل داد. اگرچنان‌که ما در بستر نظریه مابعد استعمارگرایی نشان دادیم، رویکرد بخشی از رسانه‌ها در غرب و امریکا به اسلام و خاورمیانه معاصر متأثر از ترتیبات اجتماعی و ساختاری رسانه‌ها و «نظم اطلاعاتی جدید جهانی» است، سوءتفاهم کنونی غربی‌ها و آمریکایی‌ها در مورد مسلمانان کاملاً قابل‌درک و بررسی است. بخشی از تحلیل‌های امروزی دربارهٔ سازوکار توسعه‌طلبی نشان می‌دهد، بنگاه‌های مهم خبری هنوز در مالکیت شرکت‌های

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]

چندملیتی و تحت‌فشار گروه‌ها و احزاب مخالف تعامل با غرب و بالعکس در جهان اسلام است که از هر دو اردوگاه (چه جهان اسلام و چه غرب) بال‌وپر داده می‌شود. تا آنجا که به موضع مغرضانهٔ برخی رسانه‌های غربی مربوط می‌شود مسئله مهم درباره جهان اسلام این است که نه‌فقط داستان‌ها و روایت‌های اندکی در مورد مسلمانان وجود دارند که مرتباً بازیافت می‌شوند و به مصرف مردم می‌رسند، بلکه هنوز روزنامه‌نگاران از طریق نهادها و مؤسسات غربی آموزش می‌بینند. همان‌طور که ادوارد سعید در اسلام رسانه‌ها، عکس‌العمل رسانه‌های آمریکایی در مورد حادثه گروگان‌گیری سفارت امریکا در ایران را به‌درستی نشان داده است، گزارش‌ها همواره داستان‌هایی هستند که بار عاطفی‌شان زیاد است و شورو هیجان زیادی دارند و می‌توانند توده‌ها یا افکار عمومی را دستخوش هر نوع هیجان کاذب و اقدامات تخریبی قرار دهند.

سرانجام جهان به دو قطب، یعنی طرفدار امریکا و ضد امریکا تقسیم می‌شود و به‌این‌ترتیب، گفتمانی رسمی درباره تروریسم و جهان اسلام همچون «غیر» به وجود می‌آید که می‌تواند سیاست خارجی امریکا را شکل می‌دهد و مطبوعات و نخبگان نیز آن را تأیید کنند. همهٔ این عوامل، شرایطی را ایجاد می‌کنند که بر اساس آن، مردم در منازعه و اختلاف با دشمن مذکور اقدام نظامی را به‌جای ابزار دیپلماتیک به‌سادگی بپذیرند. این خود شاهدی بر این موضوع است که وضعیت مسلمانان روزبه‌روز بدتر می‌شود. توگویی در پس نمایش‌های رسانه‌ای، این مسلمان است که همواره ترور می‌شود. «مآلا این‌که نقد پسااستعماری سعید و متفکران این حوزه نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌های مدرن مغرب زمین و کارشناسان نه‌چندان کارشناس آن‌ها تلاش دارند تا درک مردم مغرب زمین را نسبت به اسلام کنترل کرده و به انحصار خود درآورند. نکته تأمل‌برانگیز این جاست که بسیاری از روشنفکران جوامع اسلامی نیز در دام همین اطلاعات رسانه‌ای افتاده و در تحلیل خود به آن‌ها استناد می‌کنند.

منابع و مآخذ

- احمد، اکبر (۱۳۸۰)، پست‌مدرنیسم و اسلام، مترجم فرهاد فرهمند فر، تهران، نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- بودریار، ژان (۱۳۸۹)، جامعه مصرفی، اسطوره‌ها و ساختارها، مترجم پیروز ایزدی، تهران، ثالث.
- ترنر، برایان (۱۳۸۶)، شرق‌شناسی، پسامدرنیسم و جهانی‌شدن، مترجم سعید وصالی، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
- زکریا، فرید (۱۳۸۸)، جهان پساامریکایی، احمد عزیزی، تهران، هرمس.
- ساگار، آپاراجیتا (۱۳۸۲)، «مطالعات پسااستعماری»، پین،مایکل، فرهنگ اندیشهٔ انتقادی، مترجم پیام یزدانجو، تهران، مرکز.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، نقش روشنفکر، حمید عضدانلو، تهران، آموزش.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۸)، شرق‌شناسی، مترجم عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۱)، بی‌در کجا، علی‌اصغر بهرامی، تهران، ویستار.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲)، فرهنگ و امپریالیسم، اکبر افسری، تهران، توس با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۳)، اسلام رسانه‌ها، مترجم اکبر افسری، تهران، طوس.
- سلدن، رامان و پیتر ویدسون (۱۳۷۷)، راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر،مترجم عباس مخبر، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
- سمتی، محمدمهدی (۱۳۸۵)، عصر سی ان ان و هالیوود، نرجس خاتون براهوئی، تهران، نشر نی.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶)، کشاکش آرا در جامعه شناسی، مترجم هادی جلیلی،تهران، نشر نی.
- ضیمران، محمد (۱۳۷۸)، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، تئاتر فلسفه، مترجمان نیکو سرخوش، افشین جهاندیده، تهران، نشر نی.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۲)، آینده پساانسانی ما، حبیب اله فقیهی نژاد، تهران، نشر نی.

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/georesearch.33.1.65]

- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۳)، پایان تاریخ و آخرین انسان، مترجم عباس عربی، زهره عربی، تهران، سخنکده.
- قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۹۴)، امپریالیسم، از استعمار تا پسااستعمارگرایی، مازندران، دانشگاه مازندران.
- کین، جان (۱۳۸۳)، رسانه‌ها و دموکراسی، مترجم نازنین شاه رکنی، تهران، طرح نو.
- محمدی، علی (۱۳۸۷)، جهانی‌شدن و استعمار دوباره، تهران، نشر نی.
- مک لوهان، مارشال (۱۳۷۷)، برای درک رسانه‌ها، مترجم سعید آذری، تهران، مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌ای.
- میلنر،آندره و براویت، جف (۱۳۸۵)، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، مترجم جمال محمدی،تهران، ققنوس.
- وبستر، فرانک (۱۳۸۹)، نظریه‌های جامعه اطلاعاتی، مترجم مهدی داوودی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، محمدعلی حمید رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- Ahmad, A. (2001), Postmodernism and Islam, Translated by Farhad Farahmandfar, Tehran Sales in Cooperation with the International Center for Dialogue on Civilizations.
- Aschroft, B. (1998), Key Concepts in Postcolonial Studies, London, Routledge.
- Baudrillard, J. (2010), Consumer Society Myths and Structures, Translated by Pirouz Yazidi, Tehran, Sales Pub.
- Bhabha, H. (1994), The Location of Culture, London Routledge.
- Harlow, B., Carter, M. (2000), Imperialism and Orientalism, London, Blackwell Panteon, 1988.
- Spivak, G. (1990), The Postcolonial Critic, in Harasym, Savah (ed) Post-Colonialism, Critical Reader, London, Routledge.

[Downloaded from georesearch.ir on 2026-09-05]

[DOI: 10.29252/geores.33.1.65]